

نقدی بر توضیحات کتاب‌های ادبیات فارسی دبیرستان

حبیب کارگر*

۳. ص ۱۶ س ۹:
وزان آب چون شد به جای نبرد
پر اندیشه بودش دل و روی زرد
مصراع دوم چنین معنی شده است: «نگران بود و از شکست
پیشین هراسناک» (ص ۱۹).

زردرویی را هراسناک معنی کرده‌اند، در صورتی که کنایه
از شرمنده بودن است. بنابراین به جای هراسناک باید شرمنده
آورده شود.

۴. ص ۱۷ س ۵:
بدو گفت کابین بر من از من رسید
زمانه به دست تو دادم کلید
مصراع دوم چنین معنی شده است: «روزگار کلید مرگ و
زندگی مرا در اختیار تو نهاد» (ص ۲۰).

با توجه به این معنی، نهاد بیت روزگار است، و «م» در
«دادم» شناسه به حساب نیامده است، بلکه مضاف‌الیه زمانه به
حساب آمده است و خود زمانه نیز مضاف‌الیه کلید؛ در صورتی
که درست به نظر نمی‌رسد.

این مصراع در شاهنامه موزه فلورانس به تصحیح دکتر
جوینی چنین ضبط و معنی شده است: «زمان را به دست
تو دادم کلید: و کلید مرگم را به دست تو سپردم» (جوینی،
۱۳۸۰: ۴۸۷). که در این معنی نهاد بیت خود سهراب است و
دقیق‌تر و بهتر است. زیرا در مصراع اول بیت سهراب تأکید
می‌کند که هر چه بر سرم آمده از خودم بوده است.

۵. ص ۱۳۱ س ۱:
«ناگاه از طرف دیگر صدای دور باشی بلند شد.» در توضیح

در سال‌های آینده شاهد تغییر در نظام آموزشی کشور خواهیم
بود. به این امید که کتاب‌های درسی نیز — به خصوص
کتاب‌های ادبیات — به شکل مطلوب‌تری ارائه شوند، در این
مقاله نگاهی انتقادی به برخی از توضیحات کتاب‌های ادبیات
فارسی دبیرستان خواهیم داشت.^۱

الف. ادبیات فارسی اول دبیرستان

۱. ص ۴ س ۲:
«هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو
رسید.» تنها چنین معنی شده است: «از آن گزینش نابه‌جا زیان
می‌بیند» (ص ۶).

این معنی چندان دقیق نیست؛ زیرا آن شخصی که خدا
را انتخاب نکرده است، از طرف خدا حتماً زیان به او می‌رسد،
نه این که تنها زیان می‌بیند. در واقع بحث در انتخاب نکردن
خداوند است نه انتخاب و گزینش نابه‌جا، و هم سخن از ضرر
و زیان حتمی است که از طرف خداوند به آن شخص می‌رسد.
۲. ص ۱۶ س ۳:

رها کرد زو دست و آمد به دشت
چو شیری که بر پیش آهو گذشت
چنین معنی شده است: «مانند شیری که از برابر آهو بگذرد، با
غرور از مقابل رستم گذشت» (ص ۱۹).

بهتر است که معنی این چنین کامل گردد: مانند شیری که
از برابر آهو بگذرد و آن را شکار نکند، با غرور از مقابل رستم
گذشت. زیرا وجه شبه تنها غرور نیست بلکه شکار نکردن هم
هست که در این جا مهم‌تر از غرور است.

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
۱. یادآوری این نکته ضروری است که در سال تحصیلی جدید (۹۱-۹۲) از حجم کتاب‌های ادبیات فارسی پیش دانشگاهی کاسته شده و ادبیات ۱ و ۲ پیش
دانشگاهی علوم انسانی در یک کتاب چاپ شده است. با توجه به اینکه این مقاله در سال ۱۳۹۰ نوشته شده است، یکی دو مورد از موارد مورد نقد، در کتاب‌های
جدید وجود ندارد اما به نظر می‌رسد برای استفاده دبیران و علاقه‌مندان مفید باشد و لذا حذف نشده است.

معنی شده است: «سلام او (رحمت الهی) در صبحگاه، مؤمنان را سرمستی و نشاط می‌بخشد» (ص ۴).
با توجه به این که «را» در این جا فک اضافه است، بهتر است چنین معنی شود: سلام او (رحمت الهی) در صبحگاه نشاط بخش مؤمنان است.
۲. ص ۲ بیت ۴:

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
«نگین پادشاهی دادن» را بخشش فراوان حضرت علی (ع) معنی شده است، در صورتی که کنایه از به پادشاهی رساندن و مقام والا عطا کردن است؛ چرا که نگین نماد سروری و پادشاهی است. مانند بیت زیر از حافظ:

از لعل تو گر یابم انگشتی زنهار
صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
(حافظ، ۱۳۷۱:۱۴۲)

۳. ص ۱۱ بیت ۲۳:
به نام خدای جهان آفرین
بیانداخت شمشیر را شاه دین
در توضیحات آمده است: «بیانداخت در این جا یعنی بزده» (ص ۱۴). در صورتی که زدن در چند بیت بعد اتفاق می‌افتد. این جا انداختن به معنی سنجیدن و اندازه گرفتن برای ضربه زدن است. انداختن به معنی سنجیدن و اندازه گرفتن در بیت زیر از سعدی می‌بینیم:

نباید سخن گفت ناساخته
نشاید بریدن نیانداخته
(سعدی، ۱۳۷۲:۱۵۳)

۴. ص ۹۲ بیت ۱:
دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد آشکارا
در توضیحات آمده است: «خدا را یعنی به خدا قسم، خدا را شاهد می‌گیرم» (ص ۹۳). در صورتی که اگر به معنی «برای رضای خدا کمکم کنید»، باشد معنی بهتر است.
۵. ص ۱۶۲ بیت ۱:

شخصی به هزار غم گرفتارم
در هر نفسی به جان رسد کارم
در توضیحات آمده است: «کار به جان رسیدن کنایه از بیچاره

دور باشی چنین نوشته‌اند: «دور باش: این جمله را فرآشانی که پیشاپیش شاه حرکت می‌کردند بر زبان می‌راندند تا عابران از سر راه کنار روند؛ یعنی عقب بایست، برو کنار» (ص ۱۳۲).
اول این که کلمه‌ای که شماره‌گذاری شده تا در مورد آن توضیح داده شود، دور باشی است نه دور باش. دوم این که دور باشی به معنی عقب بایست و برو کنار نیست. در فرهنگ معین ذیل واژه «دور باش» چنین می‌خوانیم: «نیزه دو شاخه دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهان می‌برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را بکنار کشند» (معین، ۱۳۷۱:۱۵۷۴). بنابراین دور باشی یعنی نوکر و خدمتگذاری که در جلو پادشاه آن نیزه دو شاخه را در دست دارد.
۶. ص ۱۳۸ س ۱:

«سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم»، چنین معنی شده است: «موی سر را تراشیده بودیم» (ص ۱۴۰).
این معنی نمی‌تواند درست باشد، چرا که سه ماه موی سر خود را تراشیدن چندان عجیب نیست. دوم این که بعضی‌ها ناصر خسرو را علوی دانسته‌اند، و علویان به داشتن موی بلند مشهور بوده‌اند. حکایت مشهور سعدی — «شیادی گیسوان بافت که من علویم» —، بیانگر این موضوع است. البته ناصر خسرو نیز به داشتن موی بلند خود اشاره می‌کند:

گیسوی من به سوی من ند و ریحانست
گر به سوی تو همی تافته مار آید
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰:۱۶۲)

بنابراین معنی جمله می‌تواند این گونه باشد: سه ماه بود که موی سر خود را اصلاح نکرده بودیم، یا کوتاه نکرده بودیم (به معنی امروزی آن).
۷. ص ۱۶۵ س ۱:
«لفظی که از لطافت آن جان کند حضور». چنین معنی شده است: «الفاظ آن به لطافت جان است» (ص ۱۶۸)، که معنی دقیقی برای این مصراع نیست. چرا که «جان کند حضور» به معنی «لطافت جان بودن» نیست بلکه به معنی جانی دوباره بخشیدن و زنده کردن است.

ب. ادبیات دوم دبیرستان

۱. ص ۱ س ۱ و ۲:
«سلام او در وقت صبح مؤمنان را صبح است». چنین



شدن است» (ص ۱۶۷)؛ در صورتی که در این جا کنایه از نزدیک شدن به زمان مرگ است. یعنی هر لحظه مرگ به من نزدیک می شود و نزدیک است که از دنیا بروم.

پ. ادبیات فارسی سوم دبیرستان به استثنای رشته ادبیات و علوم انسانی:

۱. ص ۴ بیت ۴:

این بیت فاقد شماره توضیحات است. توضیح شماره ۱۵ مربوط به این بیت است.

۲. ص ۱۱ بیت ۳۹:

بترس از جهاندار یزدان پاک

خرد را مکن با دل اندر مغاک

مصراع دوم چنین معنی شده است: «عقل و احساس خود را تباہ نکن (عقلت را به دست احساس مده و خود را خوار مکن)» (ص ۱۲). می بینیم که برای مصراع دوم سه معنی نوشته شده است، که با وجود متفاوت بودن با یکدیگر، درست هم نیستند، به خصوص معانی داخل کمانک. اگر دل به معنی احساس درست باشد، این جا معنی عقل به دست احساس دادن ندارد و هم چنین خوار ساختن خود. بنابراین در این جا اگر توضیحات داخل کمانک نباشد، بهتر است. معنی کنایی مصراع دوم عقل و دل را با هم نادیده گرفتن و به آن ها توجه نکردن است. در واقع هدف رستم از این حرف این است که تو به عقل و دل توجه نمی کنی و باید حداقل یکی از آن ها را به کار بگیری.

مصراع دوم در نسخه لنینگراد چنین ضبط و معنی شده است: «خرد را مکن بر دل اندر مغاک»: از خدا بترس و خرد را بر خلاف خواسته دل در گودال نادانی فرو مبر (جویی، ۱۳۷۴: ۱۴۶).

۳. ص ۹۷ بیت ۵:

زرین قبا، زره زن از ابر سحرگهی

کان جا چو پیک بسته قبا می فرستم

چنین معنی شده است: «از ابر سحرگاهی زرهی برای قبای زرینت فراهم کن؛ زیرا تو را هم چون پیک بسته قبا (آماده و مهیا) می فرستم» (ص ۹۸).

با توجه به این که زره زن، در این جا صفت فاعلی مرکب مرخم به معنی زره زنده است؛ بهتر است که بیت چنین معنی شود: ای صبح تو را با قبای زرین (اشاره به نورهای زرین صبحگاهی) و با زرهی که از ابر سحرگاهی برای خودت

می سازی به آن جا برو؛ زیرا تو را مانند پیک آماده و مهیا به آن جا می فرستم. در این جا شاعر می خواهد که صبح غیر از قبای زرینی که دارد جهت آمادگی بیش تر زرهی نیز بر تن بیوشد.

ت- ادبیات فارسی سوم دبیرستان (رشته های ادبیات و علوم انسانی - علوم و معارف اسلامی)

۱. در توضیحات شماره یک، صفحه چهار، باید بین دو جمله «یا» اضافه شود.

۲. ص ۱۶ س ۸:

زمانه برد راست آن را به چشم

بدان گه که باشد دلت پر ز خشم

چنین معنی شده است: «آن گاه که با دلی خشمگین به این کار می پردازی، اجل و تقدیر تیر تو را راست به چشم اسفندیار می برد» (ص ۱۷). در این جا اجل و تقدیر، در معنی واژه زمانه، مترادف هم آمده است که درست نیست، و باید اجل و مرگ بیاید. این بیت در «نبرد اندیشه ها» چنین آمده است:

زمانه برد راست آن را به چشم

به چشمست بخت اندر آری به خشم

که دکتر جوینی در معنی این بیت نوشته اند: «زمانه آن تیر را با خشم، درست و راست به چشم اسفندیار می زند، آری فره ایزدی و هلاک وی در چشم است» (جویی، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

و در نامه باستان چنین ویرایش و معنی شده است:

«زمانه برد، راست، آن را به چشم؛

به چشم است بخت، ار نداری تو خشم»

(کزازی، ۱۳۸۴: ۱۹۹)

«سیمرغ رستم را می گوید که اگر این تیر را با خشم و کین و از سر دشمنی و دل چرکینی بر اسفندیار درنیفکند، مرگ و سر آمد وی در آن خواهد بود و زمانه آن را راست به چشم این پهلوان خواهد برد» (کزازی، ۱۳۸۴: ۷۷۳).

۳. در درس «بر دار کردن حسنک»، بر مرکب چوبین نشستن کنایه از به دار آویخته شدن گرفته شده است، که درست است؛ اما در ادامه آمده است: «مرکب چوبین کنایه از تابوت هم هست» (ص ۴۷)؛ که در این جا درست نیست، و تنها کنایه از دار است؛ زیرا دار است که چون مرکب چوبین کودکان است که بر آن سوار می شوند.



۴ ص ۵۳ س ۴:

«می‌اندیشم تا به لطایف حیل بکوشم تا او را در گردانم». «در گردانم» را منصرف کردن معنی کرده‌اند، که درست نیست، و در این جا به معنی کشتن و هلاک کردن است؛ زیرا دمنه تصمیم به کشتن و از بین بردن گاو گرفته است، و این را از جواب‌های کلیده درمی‌یابیم:

«کلیده گفت: دانستم، لکن چگونه در هلاک گاو سعی توانی پیوست و او را قوت از تو زیادت است» (مینوی، ۱۳۷۹: ۸۱). و یا «کلیده گفت: اگر گاو را هلاک توانی کرد چنان که رنج آن بشیر بازنگردد وجهی دارد» (همان: ۸۸).

۵ ص ۵۳ س ۱۹:

«هوای عصیان از سر او بادخانه‌ای ساخت». چنین معنی شده است: «مراد این است که کله‌اش پر از باد شد» (ص ۵۶). در صورتی که کنایه از این است که: میل به عصیان و طغیان‌گری در وجود او زیاد شد.

۶ ص ۵۳ س ۲۲:

«من کاره شده‌ام مجاورت گاو را». چنین معنی شده است: «من از نزدیک شدن به گاو کراهت دارم و این امر را زشت می‌دانم» (ص ۵۶). مجاورت در این جا، «نزدیک شدن» معنی شده است که درست نیست. در این جا به معنی هم‌نشینی و هم‌صحبتی است. معنی جمله این است که: من از هم‌نشینی با گاو خسته شده‌ام. همچنین، جمله «این امر را زشت می‌دانم» که در ادامه آمده است، چندان مناسب نیست.

۷ ص ۱۱۳ بیت ۱:

چو نیکو بنگری در اصل این کار
هم او بیننده هم دیده است و دیدار
مصراع دوم چنین معنی شده است: «حق است که به تمام صورت‌ها ظاهر می‌گردد و دیده و بیننده و دیدار هم اوست» (ص ۱۱۵). در این جا «دیدار» باید «چهره» و «روی» معنی شود، تا برای دانش‌آموزان قابل فهم باشد.

۸ ص ۱۱۴ س ۲:

به اعضا پشهای همچند پیل است
در اسما قطره‌ای مانند نیل است

چنین معنی شده است: «همه موجودات، در اندازه‌ها و تعینات متفاوت‌اند. اما در اصل وجود یکی هستند؛ همان گونه قطره

در اصل دریاست و دریا جز قطره (قطره‌ها) چیزی نیست» (ص ۱۱۵). بعد از متفاوت‌اند به جای نقطه باید کاما بیاید. در مصراع دوم جدای از این که معنی ارائه شده درست باشد یا نه می‌بینیم که «در اسما» اصلاً معنی نشده است. حداقل این که باید به جای «همان گونه که»، «اسما الهی» آورده شود تا معنی بهتر شود.

ث - ادبیات فارسی (۲) پیش‌دانشگاهی

۱ ص ۲ بیت ۴:

بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد
گویی ز تف آهش لب آبله زد چندان

مصراع دوم چنین معنی شده است: «پنداری از تف و گرمی آه، لب او (لب دجله) بسیار آبله زد» (ص ۳۰). می‌بینیم که لب و آبله معنی نشده‌اند. «لب در معنی کرانه به کار رفته است و آبله را می‌توان استعاره از برآمدگی‌های زمین و پشته‌ها دانست، بر کناره دجله» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۴۰).

۲ ص ۲۹ س ۳:

تا سلسله ایوان بگسست مداین را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

چنین معنی شده است: «از آن وقتی که زنجیر عدل انوشیروان پاره شد، دجله هم دیوانه شد، دیوانه زنجیری» (ص ۳۰). می‌بینیم که «چون سلسله شد پیچان» معنی نشده است. درست است که مصراع اول اشاره به زنجیر عدل انوشیروان هم دارد، اما با توجه به این که مصراع اول کنایه است، بهتر است معنی کنایی آن آورده شود: از رونق افتادن ایوان مداین و از دست دادن کار و بار و شکوه خود. یعنی از زمانی که ایوان مداین از شکوه و قدرت خود افتاد و کار و بار آن کاستی گرفت، دجله دیوانه شد و چون زنجیر به خود پیچید.

دکتر کزازی سلسله ایوان را استعاره‌ای آشکار از دندان‌ها و کنگره کاخ می‌داند که زنجیروار در پی یکدیگر جاگرفته‌اند (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۴۱).

۳ ص ۴۱ بیت ۲:

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعده دیدار کجاست

در انتهای توضیحات این قسمت آمده است: «حافظ نشانه‌هایی از مه عاشق‌کش خویش را به آتش طور و دیدار معشوق را به دیدار موسی^(ع) با خدا تشبیه کرده است» (ص ۱۴۳).



در این بیت تشبیه وجود ندارد و هم‌چنین باید به جای «دیدار معشوق» «وعدۀ دیدار معشوق» بیاید.

۴. ص ۱۲۴ بیت ۱:

دلبر جان‌ربای عشق آمد

سربر و سرنمای عشق آمد

مصراع دوم چنین معنی شده است: «عشق نردبان ترقی است و عاشق سرباخته را سرنما و سرور می‌کند» (ص ۱۲۶).

در صورتی این معنی درست است که به جای «و» «نقش‌نمای اضافه» (=) باشد. در این صورت عشق دارای دو خصلت متضاد است. عشق هم سربرنده و هم سرنما کننده است. ولی با توجه به این که «و» آمده است، بهتر است چنین معنی شود: عشق هم از بین برنده و هم سرافراز کننده است، با توجه به این معنی ممکن است که عاشق سرباخته سرور و سرنما نشود. و کسی هم بدون سرباختن سرور شود.

ج. زبان و ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی

۱. ص ۸ س ۲:

«همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم» جمله همه از فضل تو پویم چنین معنی شده است: «به سبب لطف و کرم تو، در پویه و تلاشم» (ص ۸). بهتر است چنین معنی شود: تنها و فقط از لطف و بخشش تو در حرکت و تلاشم؛ زیرا «همه»، قید است به معنی «تنها» و «فقط»، نه به معنی «به سبب».

۲. ص ۲۹ بیت ۲:

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی

بباید زدن سنگ را بر سبوی

مصراع دوم چنین معنی شده است: «باید به آزمایش و امتحان (سیاوش یا سودابه) پیردازی» (ص ۳۵). در این جا هنوز صحبت از آزمایش کردن سیاوش یا سودابه پیش نیامده است و تنها این موضوع به گفت و گو گذاشته شده است. دکتر کزازی نوشته است: «زدن سنگ بر سبوی استعاره‌ای است تمثیلی از خطر کردن و بیم و پروا را به کناری نهادن. دبیر هژیر و تیز ویر بی‌هق نوشته است: گفتند فردا سنگ به سبوی خواهیم زد تا چه پدید آید، هر چند سود ندارد» (کزازی، ۱۳۸۲: ۲۶۶).

۳. ص ۳۰ س ۱۱:

اگر کوه آتش بود بسپر

ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

مصراع دوم چنین معنی شده است: «اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است» (ص ۳۵)، که نمی‌توان درست باشد؛ زیرا سیاوش گذشتن از آتش را حتی اگر چون کوه باشد آسان می‌پندارد و می‌گذرد. هم این که دوبار حرف شرط در مصراع دوم آمدن، فصیح نیست. بنابراین، «اگر» در مصراع دوم نباید حرف شرط باشد. در نسخه فلورانس به جای «تنگ»، «ننگ» آمده است:

اگر کوه آتش بود بسپر

از این ننگ، خوار است اگر بگذرم

که دکتر جوبینی چنین معنی کرده‌اند: «سیاوش گفت از این ننگ که بر من درست شده اگر کوهی از آتش هم که باشد من پای در آن خواهم نهاد و به دورن آن خواهم رفت که سرانجام؛ یا آتش مرا خواهد سوخت و در نزد مردمان خوار خواهم شد و یا با سربلندی از آن خواهم گذشت و گرمی خواهم گردید» (جوبینی، ۱۳۸۴: ۲۳۲). همین‌طور که دیدیم «اگر» به «یا» معنی شده است و منطقی‌تر است.

این بیت در نامه باستان به همین شکلی است که در کتاب درسی آمده است؛ اما جور دیگر معنی شده است. دکتر کزازی «خوار» را نام جایی می‌داند که تنگ آن در تنگی و دشواری گذر مشهور بوده است. و بیت را چنین معنی کرده‌اند: «اگر کوه آتش در برابرم باشد، آن را به پای در خواهم نوشت و از این کوه، حتی اگر در دشواری گذر مانند تنگ خوار باشد، خواهم گذشت». و هم‌چنین معتقد است که اگر «تنگ» را «ننگ» بخوانیم، فعل می‌باید «نگذرم» باشد و «خوار» نیز «خواری» (کزازی، ۱۳۸۲: ۲۶۷).

۴. ص ۳۱ س ۲:

چو فرزند و زن باشدم خون و مغز

که را بیش بیرون شود کار نغز

مصراع دوم چنین معنی شده است: «دیگر برای کسی چیزی عجیب‌تر از این خواهد بود؟ (کاووس در گفت و گو با خود به کنایه و تمسخر می‌گوید: از این بدتر هم می‌شود؟)» (ص ۳۵). بهتر است که برای دانش‌آموزان معنی «بیرون شود» و «بیش» نوشته شود. دکتر کزازی بیرون شدن را سر زدن و در وجود آمدن و صادر شدن معنی کرده است، و معنی بیت را این‌چنین آورده است: «آن‌گاه که آدمی گرفتار زن و فرزند است است و مغزی آشفته و نا آرام دارد هرگز کاری سنجیده



و درست از وی سر نخواهد زد» (کزازی، ۱۳۸۲: ۲۶۸). در نسخه فلورانس به جای «خون و مغز»، «جوش مغز» آمده است که کزازی همین را برگزیده است.

مؤلفان کتاب‌های درسی بیشتر از شاهنامه چاپ مسکو استفاده کرده‌اند، که بهتر است از تصحیح‌های جدیدی که انجام گرفته مثل تصحیح دکتر جوینی استفاده کنند. به عنوان مثال در درس رستم و اشکبوس که از شاهنامه چاپ مسکو استفاده شده است با چنین بیتی مواجه می‌شویم:

کشانی پیاده شود هم‌چو من
بدو روی خندان شوند انجمن

(ادبیات دوم، ص ۹)

که آمدن «بدو» معنی مناسبی در این جا ندارد. در صورتی که در نامه «باستان» «به دو» آمده است و معنی مناسبی به بیت بخشیده است.

نکته دیگری که با یادآوری آن سخن خود را به پایان می‌رسانم این است که: در کتاب‌های درسی متن‌ها و شعرها در سال‌های اول و دوم باید ساده‌تر از سال‌های بالاتر باشند، در صورتی که چنین چیزی رعایت نشده است.

منابع:

۱. ابوالمعالی نصرالله منشی، ۱۳۷۹، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی، چاپ نوزدهم، تهران: امیرکبیر.
۲. احمدی، احمد و دیگران، ۱۳۹۰، ادبیات فارسی سوم دبیرستان رشته ادبیات و علوم انسانی، چاپ سیزدهم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۳. ارشاد سرابی، اصغر و دیگران، ۱۳۹۰، ادبیات فارسی سوم دبیرستان رشته ادبیات و علوم انسانی، چاپ سیزدهم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۴. پارسا نسب، محمد و دیگران، ادبیات فارسی (۲) دوره پیش‌دانشگاهی، چاپ هفدهم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۵. _____، زبان و ادبیات فارسی (۱ و ۲) دوره پیش‌دانشگاهی، چاپ هفدهم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.

۶. تاکی، مسعود و دیگران، ۱۳۹۰، ادبیات فارسی اول دبیرستان، چاپ پانزدهم، تهران: شرکت چاپ و نشر.

۷. حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۱، غزل‌های حافظ، تدوین: سلیم نیساری، چاپ دوم، تهران: ال‌هدی.

۸. داودی، حسین و دیگران، ۱۳۹۰، ادبیات فارسی دوم دبیرستان، چاپ چهاردهم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.

۹. سعدی شیرازی، ۱۳۷۲، بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: غلام‌حسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.

۱۰. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۰، شاهنامه، به تصحیح عزیزالله جوینی، جلد سوم، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

۱۱. _____، ۱۳۸۴، شاهنامه، به تصحیح عزیزالله جوینی، جلد چهارم، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

۱۲. _____، ۱۳۷۴، نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.

۱۳. _____، ۱۳۸۱، نامه باستان و ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، میرجلال‌الدین کزازی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: سمت.

۱۴. _____، ۱۳۸۲، نامه باستان و ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، میرجلال‌الدین کزازی، جلد سوم، چاپ اول، تهران: سمت.

۱۵. _____، ۱۳۸۳، نامه باستان و ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، میرجلال‌الدین کزازی، جلد چهارم، چاپ اول، تهران: سمت.

۱۶. _____، ۱۳۸۴، نامه باستان و ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، میرجلال‌الدین کزازی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: سمت.

۱۷. کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۷۶، سراجیه آوا و رنگ: خاقانی‌شناسی، چاپ اول، تهران: سمت.

۱۸. معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.

۱۹. ناصرخسرو، ۱۳۷۰، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران. ■

